

پیچیده در پتوی قرمز



زهره
رنگامیز
خبرنگار



شهربانو

شنبه
۱۷ آبان ۱۴۰۱
۱۲ ربیع الثانی ۱۴۴۴
شماره ۳۸۰۴

(۳)

(خورشید)

مصرف زیاد شیشه و کراک داشته که تمام صورتش بهم ریخته است و نمایی شبیه به یک زن ۵۰ ساله را دارد نه یک دختر جوان ۲۵ ساله! «چند بار هم می خواستم خودکشی کنم ولی نمردم. انگار قرار است عمرم به این دنیا باشد و بدیختی بکشم! تا خانه پدرم بودم از جیب اهالی خانه پول برمی داشتم ولی از دستم که تنگ آمدند و بیرونم کردند مجبور شدم زباله گردی کنم. البته پیشنهادهای دیگری هم بود ولی آدم به خاطر مواد که شرافت خود را نمی فروشد.» به او می گویم به این فکر نمی کنی که ۱۰ سال دیگر کجای این دنیا هستی؟ لیخندی می زند و می گوید: احتمالا از سرما مرده ام! شب های زمستان توی کال خیلی سرد است. یک وقت هایی با توهم مواد فکر می کنی که گرم هستی ولی صبح دیگر از جا بلند نمی شوی!

هنوز چشم امید به کمک دارند

نمی توان تلاش مدیران شهری برای کمک و بهبود شرایط را نادیده گرفت. قطعا در همه این سال ها کسی نبوده که چشم اش به این افرادی که از غم روزگار کامشان تلخ شده و از سر ناچاری درگیر اعتیاد شده باشند نیفتد و ناراحت نشود و دلش نلرزد اما با این حال باید دست در دست هم دهیم و تلاش کنیم تا شهر امام رئوف را از معضل کارتن خوابی نجات دهیم. می دانیم که آن ها نیاز به کمک دارند: «خسته شدم. به خدا خسته شدم!» این جمله تکراری همه زنان در خرابه ها و پاتوق های مصرف مواد این شهر است. بعد از سال ها تجربه و برگزاری ساعت ها کارگروه های تخصصی، حاصل تلاش مدیران، تکرار ملال آور این چرخه نیاز به بازنگری دارد شاید دیگر وقت آن رسیده باشد مردم و تشکل های اجتماعی جدی تر پای کار بیایند. همه ما برای از بین بردن این درد تلاش کنیم. حالا تحقق شهری بدون زنان کارتن خواب نیازمند تشکلهایی از جنس پرمهر زنان است تا آغوش مهر بگشایند و دختران خاکسترنشین را نجات دهند.

اندام لاغر و استخوانی اش زیر کیسه گم شده است می گوید این جا سارا صدایش می کنند ولی اسم واقعی او سارا نیست. اسم شناسنامه ای خود را نمی گوید. سارا از ۱۸ سالگی درگیر با اعتیاد شده، الان ۲۶ ساله است. نامادری به زور او را شوهر می دهد و یک سالی با همان مرد زندگی می کند اما وقتی از دست شوهر معتاد خود به تنگ می آید شبانه از خانه فرار می کند و به مشهد می آید و گمنام و نا کام از یافتن کاری درست و حسابی مجبور به زباله گردی می شود. «دنیا هیچ وقت روی خوشی به من نشان نداد. مادرم که مرد، پدرم زن گرفت و زن بابا دمار از روزگارم درآورد. می خواستم درس بخوانم که به زور عروسم کرد. یک شب زدم بیرون و عاقبتم این شد که می بینی. از دم غروب دنبال جمع کردن باز یافتی ها می روم و حوالی سحر که برمی گردم، با بچه ها یک دودی می گیریم و تا دم ظهر می خوابم و روزی یک وعده هم بیشتر غذا نمی خورم. همین که زیر دست مردک معتاد نیستم برآیم بس است.» سارا حوالی کال اسماعیل آباد در یک خانه مخروبه روزگار را می گذراند.

چهره ۲۵ ساله ای که ۵۰ ساله دیده می شود

تجربه ناموفق زیست در کمپ و بازگشت به اعتیاد قطعا روشن ترین پیام برای متولیان این حوزه است که در نحوه مصرف بودجه های مصوب، بازنگری جدی داشته باشند و به راهکارهای بهتری برای ایجاد سبک جدیدی از زندگی برای کارتن خواب ها بیندیشند. مهلا یکی دیگر از این زنان است که از قضا کمی با بقیه فرق دارد می گوید که درس خوانده و دانشگاه هم رفته اما گیر دوستان ناباب می افتد و درگیر اعتیاد می شود. پدرش از این موضوع خبردار می شود و چند باری برای ترک او را کمپ می فرستد اما وقتی ناامید می شود شبانه او را از خانه بیرون می کند و خودش هم خانه اش را جابه جا می کند تا دختر معتادش دیگر او را پیدا نکند. سمانه سه یا چهار سال است که با اعتیاد درگیر شده ولی آن قدر

شاید باورش سخت باشد که او یک زن است که شب را کنار خیابان در هوای بارانی گذرانده است. هنوز هم این شهر در برخی مناطق شاهد چنین صحنه های دردناکی است و حال خوب عابران در هوای بارانی را می شوید و می برد.

دوباره شهرمان درگیر همان قصه تکراری شده است. چه باید کرد؟

چند سال است که تلاش می کنیم هشتک «شهر بدون کارتن خواب» را در فضای مجازی پررنگ کنیم چرا که ما فعالان رسانه ای و فرهنگی به ویژه شهرمان را بدون «زنان کارتن خواب» می خواهیم. در بازدیدهایمان زنان و دخترانی را دیدیم که در بیچاره ترین حالت ممکن زندگی را می گذراندند و کاش بیلوردی اجاره کنیم و روی آن با خط درشت بنویسیم: کارتن خوابی و بی خانمانی زن ها در شهری که ادعای پایتختی جهان اسلام را دارد یک معضل اجتماعی بزرگ است. ما باید همه در کنار هم به خصوص در آستانه هوای سرد به این بانوان که سختی زمانه آن ها را در این مسیر قرار داده کمک کنیم.

روزی از روزهای گردشمان در حاشیه شهر، درست پشت الماس شرق، دختری جوان را در پاتوق افراد مصرف کننده مواد مخدر می بینم که هم سفره شان شده است.

دخترک ۲۳ سال بیشتر ندارد. از خانه گریزان و از مراکز ترک اعتیاد هم فراری و عاقبتش شده هم آنچه نمی توان به راحتی توصیف کرد و روزگار سیاه را می شود به عینه در چهره اش دید. چه چیزی باعث شده است آن دختر جوان آوارگی و بی پناهی در کال اسماعیل آباد و هم خانه شدن با جمعی از غریبه را به خانواده یا مراکز نگهداری بهزیستی ترجیح دهد؟

آن شب سرد و سیاهی زندگی

در سیاهی شب که جلوتر می روم با زنی دیگر روبرو می شوم. کیسه ای که به پشت دارد را زمین می گذارد. خسته است و البته ناتوان.